

اونا گه‌هان ارغوانی شد

هنگامه مظلومی

نگاهی به فیلم "به رنگ ارغوان" ساخته ابراهیم حاتمی کیا

بالاخره "به رنگ ارغوان" اکران شد. راستی چند سال پیش بود که در روزنامه‌ها خواندیم فیلم جدید ابراهیم حاتمی کیا با بازی سوپر استارهای سینما...؟ فیلم روی پرده رفته البته بدون حضور سوپر استارها و آن هم درست زمانی که هیچ کس فکرش را نمی کرد. اکنون ما فیلم‌هایی چون "به رنگ ارغوان" ابراهیم حاتمی کیا و "پنجمین سوار سرنوشت" ایرج قادری را یک جا به روی پرده داریم و این است که می‌گویید سینمای ایران این روزها شاهد حضور بی سابقه فیلم‌هایی است که تاکنون معطل مجوز وزارت ارشاد بوده‌اند و البته شگفتا از این تنوع!

در این بین اما موضوع فیلم حاتمی کیا سروصدای بیشتری به پا کرده است اما اگر راستش را بخواهید داستان "به رنگ ارغوان" درست مثل فیلم‌های دیگر این کارگردان است. پلات تفاوت نکرده است و قصه باز قصه آدم‌هایی است که بر اثر محرکی چون عشق در آنچه بوده‌اند و هر آنچه کرده‌اند شک می‌کنند و به یکباره ایمان بی ایمان این است بار تراژیک اغلب فیلم‌های حاتمی کیا که

تلخی اش فقط و

فقط با "عشق" به عنوان یک راه برون رفت یا راه رستگاری کمی ملایم می‌شود. حمید فرخ‌زاد (شهاب ۸) همان قهرمانی است که در طول فیلم آهسته آهسته به سمت پرتگاه (یا قلعه) شک و تزلزل پیش می‌رود. او یک مامور مخفی است که برای پیگیری پرونده دانشجویی به نام ارغوان کامرانی عازم یکی از روستاهای شمال می‌شود. به عنوان دانشجو در رشته جنگل داری ثبت نام می‌کند. دم و دستگاه جلدوسی اش را راه می‌انازد و صبح تا شب کارش می‌شود گوش دادن به مکالمات تلفنی ارغوان تا این که طبق معمول عشق بیاید و آهسته آهسته به شیشه بزند. تا همین جای فیلم کافی است تا شما را یاد فیلم آلمانی "زندگی دیگران" به کارگردانی فلورین هنکل فون دونتز مارک بیندازد. چه کنیم که بهترین فیلم‌های سینمای ما اغلب یک کپی، پیش‌تر در کشوری دیگر دارند که اتفاقا همیشه یک سر و گردن از نسخه‌های ایرانی بالاترند فقط اتفاقا! گذشته از تمام تفاوت‌های تکنیکی و کارگردانی... (که بسیاری از آن‌ها در اختیار کارگردان و عوامل فیلم نیست) آنچه زندگی دیگران را بر فیلم حاتمی کیا برتری می‌دهد در خود فیلمنامه است. آنچه مامور مخفی آلمانی را به دام شک می‌انازد بر خلاف شهاب ۸ نه یک عشق ناخوانده نه زیبایی صورت یا سیرت یک دختر، نه یک خواستن خودخواهانه بلکه حس یک زندگی از جنسی دیگر است. درک عشق بین دیگران و در یک کلام درک آسان بودن دیگران درک انسان بودن دشمن. اما آنچه در "به رنگ ارغوان" می‌بینیم فقط یک عشق شخصی است که به درستی معلوم نیست از کجا بیندیش می‌شود. شهاب ۸ یک دفعه عاشق شد و ما آخر نفهمیدیم کی، کجا و چگونه کارگردان حتی به ما اجازه نمی‌دهد قهرمان فیلمش را پیش از عاشق شدن بشناسیم. در نیمه اول فیلم نشانه‌هایی که شخصیت را از جنس گوشت و خون کنند به عمد یا غیر عمد از قلم افتاده‌اند و واضح است که این کم‌گویی و ابهام در پذیرش این عشق ناگهانی از سوی مخاطب کارکرد مثبت دارد و بر عکس، پرداخت درست شخصیت، بلورپذیری این اتفاق را مستلزم تلاش و ظرافت بیشتری می‌کرد. نکته مثبت درباره عشق‌های حاتمی کیایی این است که به هیچ وجه حلوت

عشق سرآغاز یک پایان به ظاهر خوش نیست. عشق آدم‌ها را لااقل در این دنیا از مصیبت‌هایی که خارج از اختیارشان است نمی‌رهاند. عشق ارزشمند است اما در چاهای دروغین به بیرون از یک ساختار صلب نیست. درست بر خلاف برخی فیلم‌ها، بخصوص فیلم‌های هالیوودی که یذ طولانی در نامرئی کردن و یا لااقل جزئی نشان دادن ساختارهای گریزناپذیر زندگی دارند: قواعد محدودیت بخش بازی محو می‌شوند تا تمام انسان‌ها به مثابه سوژه‌هایی انتخاب‌گر باز نمایانده شوند. این ادبیات آشنای هالیوود در باب عشق و نیروی آن است که انصافا حاتمی کیا از آن به دور است. اما حاتمی کیا در این فیلم گه‌گاهی از عشق فراتر می‌رود. گرچه "به رنگ ارغوان" تا حد ممکن از طوری درباره شخصیت‌هایش و یا در مورد کار و اهداف آن‌ها تبری می‌جوید اما در مورد آنچه خود ارغوان را در پایان فیلم دگرگون می‌کند توان سکوت ندارد. در تمام طول فیلم ارغوان کامرانی (خزر معصومی) دانشجویی است که به کنج امن اتاق زیبایی پناه برده و درباره چیزهایی که دوست می‌دارد می‌خواند. جنگل را دوست دارد در آن قدم می‌زند و آن را نگاه می‌کند اما قطع شدن درختش را هم فقط نگاه می‌کند. ارغوان از هر کاری که برای حفظ دوست‌داشتنی‌هایش لازم است دوری می‌کند از هر کاری که از جنس کارهای پدرش است (کارهایی که سبب شد او پدر و آغوشش را نداشته باشد)، او فقط تمام آنچه را که از دست می‌دهد نگاه می‌کند اما حلقه داری که در پایان فیلم برگردنش گره می‌شود از او ارغوانی دیگر می‌سازد. دو سکانس اول و آخر فیلم البته یکی است اما طناب آغازین برای ارغوان یا مخاطب به پایان است و طناب پایانی، آغاز. همین تغییر جهان بینی پس از یک حادثه (و نه فقط یک عشق) که نقش زن را از یک شخصیت منفعل و سراسر مظلوم به یک کنشگر بدل می‌سازد فیلم را از قالب یک رمانس درجه چنم خارج می‌کند. همپای زن (اما نه با کیفیتی برابر)، نقش مرد نیز نشانه‌هایی از تغییر که حامل ارزش مثبت است بروز می‌دهد. از آن جمله به کار بردن اسامی گوناگون خانواده در پیام‌های ارسالی اش به پایگاه به جای یک اسم ثابت یا یکی شدن با جنگل در آن صحنه که ما حمید فرخ‌زاد را بالای درخت حاجت می‌بینیم در حالی که پیش از آن جایش پایین بود و روی زمین. یکی شدن با جنگلی که باید حفظ شود، جنگلی که به نوعی نمادی از یک زندگی است که باید برای نجفتش کوشید. به هر روی گرچه فیلم به هر دلیل می‌کوشد از هر گونه ارزش‌دوری درباره شخصیت‌ها، وقایع و... پرهیز کند اما دارای نشانه‌هایی است که آن را از رویکرد محافظه کارانه صرف که در تضاد با جنس و ساختار فیلمنامه و مضمونش است دور می‌دارد؛ این واقعیت است که فیلم در برابر آنچه نباید ساکت بماند ناچار از سخن گفتن است.



به رنگ ارغوان

مروری بر نمایش‌های برگزیده سال ۸۸ رضا آشفته

سال ۸۸ با تمام سختی‌های خود، لحظات قابل تاملی را در صحنه تئاتر پیش روی داشت. کارگردانی نه با صراحتی که در ژرفای آثارشان ناگفته‌هایی را گفتند که زمانه خویش را بازنمایی می‌کرد. تئاتر مسیر خود را یافته است و می‌داند چگونه بر دشواری‌ها چیره شود. شاید زمانه سخت راه برون‌رفت از خود را هم به همراه داشته است که هنوز می‌توان چشم امید داشت به آینده‌ای خوش‌خیم. در ادامه مروری خواهیم داشت بر چند نمایشی که هر یک به نوعی در ساختار و مضمون، بر دیگر آثار نمایشی سال جاری پیشی گرفته‌اند.

خشکسالی و دروغ

محمد یعقوبی اغلب در نمایش‌هایش فرصت ارزشمندی به بازیگرانش می‌دهد تا در صحنه خودی نشان بدهند و دیگران هم متوجه حضور یک بازیگر در صحنه بشوند. به همین دلیل اگر بازیگری هم راه را اشتباه رفته باشد، بازی ناقصش زود عیان می‌شود. از آن سو، بازیگری که در درک و ارائه نقش کوشیده باشد، برجسته‌ترین لحظات بازیگریش را در صحنه عیان می‌سازد. به عبارت بهتر، بازیگر بودنش آشکارتر می‌شود. بنابراین بازیگر خوب نمایش محمد یعقوبی این فرصت را پیدا می‌کند که در مسیر بازی‌های خوش نقش و نگار قرار بگیرد. بازیگر بی‌استعداد هم متوجه بازیگر نبودنش می‌شود و تصمیم دیگری برای فعالیت‌های هنری‌اش می‌گیرد. در نمایش "خشکسالی و دروغ" هر چهار بازیگر، توانمند عمل می‌کنند. چهار بازیگری که پرونده کاری متفاوتی دارند اما در این نمایش قدر قدرت هستند و البته تفاوت بازی هم دارند، چون قرار است چهار نقش متفاوت را در صحنه عیان سازند. در این بین، گاهی حضور برخی ابزارهای

مشترک در متعارف شدن بازی‌ها و نقش‌ها موثر بوده است. گاهی نیز هنرنمایی افراد در این زمینه نقش داشته است.

علی سربابی تاکنون بازی‌های زیبایی را روی صحنه ارائه کرده است. او در "ماچیسو" هم خوش درخشید و البته در "خشکسالی و دروغ" به مراتب بهتر بازی می‌کند. در این نمایش نقش یک وکیل دادگستری را دارد. مردی جدی با طنزی پرکنایه و دوپهلوی. مردی که به کارش بها می‌دهد، شاید بیشتر از زن و زندگی‌اش! البته این بها دادن هم دلایلی دارد که از نوع برخورد همسرانش می‌توان به آن پی برد. اگر میترا (همسر اول) و آلا (همسر دوم) دست و پاگیر نمی‌شدند و او را رها می‌گذاشتند تا زندگی‌اش را بکند هیچ‌گاه در ردیف علایق این مرد جدی و نکته‌بین، دوم نمی‌شدند. او بی‌آزار و مودب است و زن را یک رکن زندگی می‌داند. هر چند زناش از جرک او عاجزند و مسیر زندگی مشترکشان را به بیراهه می‌برند و نمی‌توان نتیجه‌ای جز طلاق برایشان تصور کرد. او میترا را طلاق داده و با آلا ازدواج کرده است. آلا دوست دوران مجردیش و خواهر رفیقش، افشین است. در این نمایش علت رویکردهای جنسی و ازدواج مرد مورد واکاوی‌های درونی و روانی قرار می‌گیرد و البته زمینه‌های اجتماعی و حقوقی آن نیز بررسی می‌شود. در واقع این جولان‌دهی درونی تا پایه‌ای‌ترین مسائل ریشه‌دار تاریخی و سیاسی ایرانیان پیش می‌رود.

علی سربابی در نقش امید، آرام و مصمم است و واکنش تند و حسی ندارد. هر چند او هم برخوردارهای حسی دوگانه‌ای دارد یعنی او هم از بیماری مزمن و مسری‌ای به نام دروغ رنج می‌برد. میترا، آلا و افشین همچنین بیماری و دردی را

با خود دارند. جامعه از دروغ رنج می‌برد، دروغی که پایه تمام ویرانی‌هاست. در کتیبه‌های باستانی خوانده‌ایم که داریوش اول در گفت‌وگو با اهورا مزدا از او می‌خواهد که ملت ایران را از خشکسالی، دشمن و دروغ مصون بدارد. آیا داریوش اول تاب می‌آورد دروغ‌پردازی‌های مردمان امروز را؟ حتی علی سربابی هم در نقش یک وکیل دادگستری، در روابط خانوادگی‌اش دروغ می‌گوید. مردی که وکیل است و باید نماد بیانگر راستی و حقیقت باشد. این نقش‌پردازی با یک بازی کارآمد جلوه حقیقی خود را در صحنه مضاعف می‌کند. دروغ رابطه او و میترا را به هم می‌زند. دروغ در رابطه‌اش با آلا هم تلاوم دارد و زندگی‌اش با اما و اگرها و خط و نشان‌های بیهوده و آزارنده همراه شده است. علی سربابی دروغ گفتن را خوب بازی می‌کند تا بلور عمیقی در برابرش ایجاد کند. سربابی حتی یک بار هم بیهوده نمی‌خندد تا دروغ، جلوه ترازیک خود را در صحنه عیان سازد. گرچه تماشاگر از خندیدن دست بر نمی‌دارد و در پایان که فکشن درد می‌گیرد، به ماهیت دروغ و ویرانگری آن پی می‌برد! آندوه بر شادی چیره می‌شود. بازیگری مانند علی سربابی این پل ارتباطی را برقرار می‌کند. ترازدی در دل کمدی نفوذ می‌کند تا روزگار ما را بر خلاف روزگار قدیم به نمایش درآورد.

۱۷ دی کجا بودی

۱۷ دی کجا بودی؟ یک نمایش متفاوت از امیررضا کوهستانی است که این بار هم سعی داشت تا نه بر پایه قرار داده‌ها و معیارهای معمول، که به شیوه خود و باز هم دگرگونه با آنچه تاکنون کار کرده است، اثر درخوری به صحنه بیاورد. یک اسلحه گم می‌شود. سربازی برای دیدار نامزدش به خانه دوستان این دختر می‌رود و آن‌ها طبق